سیاسی کشـورهای پیرامونی دانسـته، چنین فرایندی را علت اصلی کاهش قدرت ملی واحدهای سیاسی تلقی می‌کنند. در این مقاله تلاش می‌شود تا نقش مؤلفه‌های ارزش‌محور در روند الگوسـازی سیاسـت خارجی نیز مورد توجه قرار گیرد. مؤلفه‌های ارزشی در قالب نشـانه‌های هنجاری تبیین می‌گردد. چنین رویکردی با رهیافت سازه‌انگاران و همچنین قالب‌های کنش الگویی جامعه‌شناسان هماهنگی بیشتری دارد.

همان‌گونه که جامعه‌شناسـان روابط بین‌الملل همانند «مارسل مرل»، سیاست خارجی را تابعی از مؤلفه‌های بین‌المللی و همچنین شـاخص‌های داخلی می‌دانند، در این مجموعه نیز از رهیافت‌های نظری افرادی اسـتفاده می‌شود که برای ایدئولوژی سیاسی، نخبگان سیاسی، احزاب، ساختار داخلی، نشانه‌های هویتی و قواعد حقوقی اصالت قائلند. برای تبیین سیاست خارجی ایران از شاخص‌های یادشده بهره گرفته و آن را با مؤلفه‌های بین‌المللی پیوند داده‌ایم.

نشـانه‌های الگوسازی در سیاسـت خارجی با چگونگی جهت‌گیری و راهبرد بازیگران در سیاسـت بین‌الملل هماهنگی و همگونی دارد. به‌طور مثال نشانه‌های الگویی در سیاست خارجی ایران نشـان می‌دهد که در آخرین سـال‌های حکومت پهلوی، سیاست خارجی ایـران براسـاس جهت‌گیـری «ائتـلاف و اتحاد»[۱۷] شکل گرفته بود. در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به‌ویژه در دوران بعد از کودتای ۲۸ مـرداد ۱۳۳۲ تا زمان پیروزی انقـلاب اسـلامی، روابط سیاسـی و امنیتی ایران براساس همکاری و پیوند منافع با غرب سازمان‌دهی می‌شد.



بنابرایـن الگوی ائتلاف با غـرب و امریکا را می‌تـوان محور سیاسـت خارجی ایـران در سـال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسـلامی ایـران دانسـت. روند یادشـده تحـت تأثیر مؤلفه‌هـای ایدئولوژیک و هنجاری ناشـی از انقـلاب ایران قرار گرفتـه و تحولاتی را اجتناب‌ناپذیر می‌سـازد. از این دوران به بعد، «جهت‌گیـری»[۱۸] دولت انقلابی ایران در مقابله و تعارض بـا امریکا و غرب قرار گرفت. در نتیجه چنین فرایندی، سیاسـت خارجی ایران با تغییرات همه‌جانبه‌ای روبه‌رو گردید و روندهای ائتلاف و همکاری با غرب پایان یافت.

این فرایند نشان می‌دهد که جابه‌جایی در ساختار سیاسی و قالب‌های ارزشی می‌تواند بر جهت‌گیری کشـورها اثرگذار باشد. نظریه‌پردازان ساختارگرا بر این اعتقادند که چگونگی توزیـع قدرت در سیاسـت بین‌الملل محور اصلی کنش بازیگران می‌باشـد. در حالی که الگوهای کنش سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که مؤلفه‌های هنجاری در بسیاری از مواقع به‌عنوان عامل تأثیرگذار بر سازوکارهای کنش ساختاری تلقی می‌گردد.

در سـال‌های بعد از پیروزی انقلاب اسـلامی ایران شرایطی به‌وجود آمد که براساس آن، جهت‌گیری و «نقش ملّی»[۱۹] سیاست خارجی ایران با تغییرات رادیکال همراه شد. این امر تضادهای گسترده‌ای را در جهت‌گیری و کارکرد سیاست خارجی ایران و امریکا نسبت به یکدیگر به‌وجود آورد. به‌این‌ترتیب می‌توان نشانه‌هایی از تعارض با قواعد نظام بین‌الملل و هژمونی قدرت‌های بزرگ را در عرصه سیاست خارجی ایران مشاده نمود.

۳. نقش اهداف ملی در الگوسازی سیاست خارجی

سیاسـت خارجی هر کشوری براسـاس قواعد عام و تعیین‌شده‌ای شکل می‌گیرد. عنصر اصلی سیاسـت خارجی برای تمامی واحدهای سیاسـی را می‌توان «حداکثرسازی قدرت ملی» دانست. بنابراین، سیاست خارجی ایران نیز معطوف به تصمیماتی است که منجر به ایجاد و گسترش قدرت ملی می‌شود. بقای سیاسی هر کشوری، وابسته به قدرت ملی‌اش اسـت. به همین دلیل است که نخبگان سیاسی و به‌طورکلی، کارگزاران سیاست خارجی کشورها تلاش دارند تا زمینه لازم برای بقای سیاسی و حفظ موجودیت ملی کشور خود را فراهم آورند.

سیاست خارجی رئالیستی بر آن است که «بقا»[۲۰] به‌عنوان اصلی‌ترین انگیزه رفتار بین‌المللی محسـوب می‌شود. کشورهایی که در شرایط انزوا قرار می‌گیرند، از موضوع حداکثرسازی قـدرت ملی خود غافل می‌شـوند و به‌این‌ترتیب، می‌توان نشـانه‌هایی از افول سیاسـی، اقتصادی و استراتژیک را در بنیان‌های قدرت ملی آنان ملاحظه نمود. اگر انگیزه بقا وجود نداشته باشد، هیچ بازیگری برای افزایش قدرت ملی خود جهت مقابله با تهدیدات تلاش نمی‌کند. زمانی که تهدیدات امنیت ملی کشورها افزایش می‌یابد، زمینه برای حداکثرسازی قدرت جهت حفظ امنیت و بقای سیاسی فراهم می‌شود.

بقای سیاسی، اولین اصل امنیتی ایران محسوب می‌شود. طی چند قرن اخیر شاهد ظهور نظام‌های سیاسـی مختلفی در ایران بوده‌ایم. در هر دوران، می‌توان نشانه‌هایی از تلاش برای بقای سیاسی را مورد ملاحظه قرار داد. بنابراین، تغییر در نخبگان سیاسی و یا تغییر در نظام‌های حکومتی را نمی‌توان عاملی جهت غفلت از موضوع بقای سیاسـی دانست.

هـر یک از نخبگان حکومتـی در هر دوران تاریخی و در چارچوب هرگونه نظام سیاسی، همه تلاش خود را برای حداکثرسازی قدرت انجام می‌دهند؛ زیرا قدرت می‌تواند زمینه‌های لازم را برای کاهش تهدیدات فراهم نموده، از سوی دیگر، جلوه‌هایی از امنیت‌سازی را برای تمامی ارکان و آحاد کشور به‌وجود آورد.

به ایـن ترتیب، هدف سیاسـی و امنیتی هر کشـور در حوزه سیاسـت خارجی را می‌توان به‌کارگیـری ابزارهای مختلـف و همچنین بهره‌گیری از قابلیت‌های ساختاری به منظور تولیـد قدرت ملـی دانسـت. تصمیماتی که نخبگان سیاسـی کشورها اتخاذ می‌کنند، عموماً در راستای حداکثرسازی قدرت و امنیت اسـت. کشوری که فاقد قابلیت‌های ملی باشد، همواره در معرض تهدیدات و نفوذپذیری خواهد بود و کشورهای نفوذپذیر نمی‌توانند تمامی اهداف استراتژیک خود را تأمین نمایند. این کشـورها ناچارند تا برخی از اهداف سیاسـت خارجی خویش را در ارتباط با منافع و همچنین اهداف سیاست خارجی سایر بازیگران به‌ویژه قدرت‌های بزرگ سازمان‌دهی کنند. از این‌رو به‌کارگیری هرگونه جهت‌گیری سیاسـت خارجی، برای رسـیدن به اصلی‌ترین اهداف ملی کشورها، یعنی امنیت و بقا است.

بـا توجه به چنین معیاری، می‌توان سیاسـت خارجی ایران در دوران‌های گذشـته را نیز براسـاس تلاش پایان‌ناپذیر برای بقای سیاسی تفسیر کرد. ممکن است ادراک نخبگان سیاسی با یکدیگر متفاوت باشد و یا اینکه در هر دورانی شکل خاصی از «گفتمان امنیتی»[۲۱] ظهور یابد، اما واقعیت‌های سیاست خارجی بیانگر آن است که در هر دوران نخبگان سیاسی تلاش دارند تا تمامی ابزارهای در دسترس خود را به‌کار گرفته، بر این اساس، زمینه‌های لازم را برای حداکثرسازی امنیت و «بقای ملی»[۲۲] فراهم آورند. این امر بیانگر آن است که اصلی‌ترین هدف ملی سیاست خارجی ایران در دوران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، همواره تأمین بقا و همچنین حداکثرسازی امنیت ملی کشور بوده است.

چنین فرایندی براساس نگرش متفاوت نخبگان سیاسی در هر دوران تاریخی شکل گرفته است. بنابراین، ممکن است شیوه‌های تأمین امنیت در هر دوران تاریخی با یکدیگر متفاوت باشـد، اما واقعیت‌های سیاسـت خارجی ایران را نمی‌توان از قانون عمومی رفتار سیاست خارجی کشـورها جدا دانسـت؛ زیرا در هر دوران، قدرت‌سـازی اولویت اصلی کشورهای